



# آشوب در روشنگری

نوشته‌ای درباره‌ی مشروعیت و حقیقت داریوش معمار

شاید بتوان گفت یکی از پرکشش‌ترین مسائل بشر در طول دوره‌های مختلف تاریخی تا امروز طرح حقیقت مشروع و ارائه و برخورد با آن بوده که باعث ایجاد زمینه‌های مختلف اندیشگی و نظام‌های پایداری از ارزش‌ها برای حفظ و اشاعه‌ی آن گردیده است. مطلب زیر نوشته‌ای درباره‌ی حقیقت، قطعیت و مجال نوآوری در رابطه با آن می‌باشد که بیشتر به صورت شفاهی سعی دارد از زاویه خلاقیت در هنر و سیال و تأویل‌پذیر بودنش به این وضع بپردازد. در شماره‌های قبلی مجله زنده‌رود مصاحبه‌ای با آقای ضیاء موحد به چاپ رسید که قسمتی از آن - که پیرامون وضعیت ادبیات و شعر در سال‌های اخیر بود - باعث شکل گرفتن پرسش‌هایی زیر عنوان حقیقت و مشروعیت برای نگارنده شد. اما طرح نوشته زیر بعد از خواندن مطلب «حوا بنت آدم» از فرخنده حاجی‌زاده در شماره ۱۰، ۹ و ۱۱ مجله بایا به صورت جدی شکل گرفت، که ظاهراً به بررسی انحراف از آنچه به عقیده‌ی آقای موحد ادبیات واقعی و حقیقی می‌باشد پرداخته، موقعیتی که به نظر می‌آید با پی‌گیری اخلاقی، خود را مقید به برخورد با جریان‌های ناسالم و انحرافی می‌داند.

پیش از شروع این نوشته مختصر ممکن است بد نباشد اگر با طرح موضوعی مخاطب و حتی نویسنده را به عنوان خود متن یا نفر دیگر حاضر در آن متوجه حضوری نمایم که شاید در ابتدا کمی دور از دسترس ذهن ما به نظر بیاید و آن ذات تأویل‌برانگیز هستی خوب و بد گزینی است که در بستر تاریخی اشاعه‌ی حقیقت ما را پیش از هر چیز درگیر چالشی دامنه‌دار با خویش نموده است و انحراف را نیز به عنوان یکی از زوایای مهم آن می‌توان در همین راستا تحلیل و نقد نمود.

به نظر می‌آید اگر انحراف در هر نحله‌ای را نتیجه امری محسوب نمایم که واسطه قرار گرفتن آنچه موقعیت و استقرار یک سیستم ارزشی خاص و محوریت آن می‌باشد را به خطر انداخته یا رد می‌کند و شرایط نقد و رد سوژه حاضر و منحصر بفرد را - مشروع - به نفع احیای کثرت نامحدود امکانات دیگرش در جهت وجهی غایب فراهم می‌آورد، دیگر با یک نظر گاه اخلاقی، انتصاب آن به اشاعه‌ی مبهم نویسی و فریب به وسیله‌ی مطایبات نامربوط - تنها به سبب هم سو نبودنش با عادت ادراکی ما در فهم و تفسیر الگوهای رایج در روزمرگی مان - شاید چندان درست نباشد که در ادامه طی تحلیل مصاحبه‌ی آقای موحد به آن به صورت جزئی‌تر خواهیم پرداخت.

به دلیل طرح شناختی انحرافی از پاره‌ای حرکت‌ها در ادبیات و شعر معاصر طی بعضی سؤالات و ربط آن به پست مدرن با عنوان پدیده‌ای منفی که نتیجه تزریق نگاه غربی!! و برآیندهایی از این دست بوده، طی پاسخ‌های مطرح

شده در مصاحبه مورد نظر می توان از جهت های مختلفی نگاه کرد. در مورد اول ، طرح چنین موضوعاتی را باتوجه به تکرار آن ها در اکثر تریبون های رسمی اگر هم سو با نوع برخورد نگاه مقتدر حاکم بر جامعه امروز ندانیم- که باز خورد نقد رسمیت و مشروعیت نگاه فرهنگی موجود توسط به اصطلاح حاشیه ها می باشد- تأثیر آن را نیز نمی توان نادیده گرفت که شاید به صورت فرافکنی روانی به این شکل بروز یافته است . جهت جلوگیری از به دراز کشیده شدن سخن مخاطبان را ارجاع می دهم به مقاله «فرهنگ بی چرا» از کتاب تمرین مدارانوشته ی محمد مختاری .

ولی در مورد قسمتی که مربوط به پاسخ آقای موحد است شاید بتوان این طور گفت که به نظر می آید آنچه معمولاً در فرهنگ های مختلف به سبب نفوذ زمینه های پرحجمی از سنت ها در حوزه های اندیشگی شان با عنوان حرکت انحرافی ، بغرنج محسوب می گردد ، فرایندیست که با مدافعان حقیقت بنیادی ، جاودانگی آن و تحمیل تاریخی اش به زمان حال در ذهن و اندیشه ما برخورد نموده و در عوض موقعیت را برای استفاده بی شمار از ایده های دیگر در برابر یک ایده ی واحد و تخریب و بازسازی آنچه صراحت ادواری اجتماع در قبال آغاز و پایان ها می باشد هموار کرده است . در این ارتباط اگر باتوجه به زاویه مدنظرمان در این نوشته کمی بیشتر به شبیه ادای انحراف و به قولی آموزه ها و تجربیات مهممل در مقابل ثبات و انسجام در به کارگیری ، درک و هضم زبان و کارکرد صریح آن در ادبیات توجه کنیم ، متوجه خواهیم شد که کاربرد این واژه و حضور عملی آن در سیر شکل گرفتن هنر جدید- به خصوص ادبیات داستانی و شعر- در واقع به مثابه ی گسترش یافتن و خلق کردن فضاهایی دیگر و اعلام استقلال از وابستگی به حضور اصیل- متافیزیکی- آنچه هستی هنر یا به تعبیری واقعیت مشروع آن در دوره های مختلف محسوب می شود، است. بنابراین در چنین وضعیتی انحراف یا نگاه هایی که ممکن است در سیستم ذهنی ما یک طریق ارزشی ناسالم محسوب شوند- مهممل و بغرنج- را شاید بشود بی واسطه بستری به حساب آورد که با اقدام متفاوت خود در پارامترهای ادراکی و الگوهای شناخت ما از واقعیت و حقیقتی که بنابه تبلیغ سیستم حاکم فعالیت می کنند- مشروعیت یافته- ، اخلال ایجاد کرده و بیان تازه شدن و دوباره دیدن را با هجوم علیه آنچه تحقق محض و منطقی شیوه های رایج پاسخ گویی است در حوزه ی وسیعی از پرسش ها و دریافت های جدید روبه روی ما می گذارد.

به این ترتیب اگر آقای موحد یا هرکس دیگری جریان شعر متفاوت را- نه شعر امروز بلکه شعر یا هنر برای تمام دوران- انحرافی و علیه محسوب نمایند در واقع اعلام کرده اند که این حرکت توانسته درمقابل سیستم حاکم ، منطق ، قواعد و موضوع نگرش قالب آن به نفع احیای جریان تازه اقدام کند و هنر بنابه سرکشی و پویایی اش بی شک این گونه عمل کرده و با رسم زمانه خود سر ناسازگاری می گذارد تا به ارتباطی دیگر میان رخدادها در محیط و همچنین طراوت در تکثیر حضورشان منجر شده و محور هندسی شناخت را با مداخله ی تجربه ای دیگر و دیگرتر به هم بزنند. همچنین باید یادآور شوم ، در گستره ی خلاق ذهن ما آنچه موجب گردش و دگرپرسی می شود- یا تخیل و نوآوری- لزوماً مترادف با تعریف و حقیقت ترویج شده توسط الگوهای حاکم نیست و نمی تواند برطبق محاسبه ی روش خاصی در بازتاب آگاهی و گزینش ما از آن منعکس شود، بلکه گاهی عکس و عکس این عکس عمل می کند که هرکدام از این ها نیز



بنابه عکس بودنشان پیش از وقوع از داعیه دار حقیقتی تمام و واقعیتی مطلق بودن عدول نموده اند. هنر باتوجه به قرار گرفتنش در بستر این بی قراری بدون تردید دارای زمینه هایی غیر قابل پیش بینی و سیال است که مصادره قطعی شان با عنوان هایی از آن دست که گفته شد- حقیقت مشروع- ناممکن به نظر می آید.

اما پیرامون مطابقت نداشتن آنچه امروز در بستر ادبیات ما اتفاق افتاده با مشابه غربی خود با نگاهی به نظر آقایان خوشبینانه تر وارداتی بودن آن . این مورد روشن است که حتی اگر تمام علم پزشکی ، ریاضیات ، نجوم و غیره هم در غرب تحت تأثیر اندوخته های شرقی باشند یا بخش اعظم ادبیات غرب از منابع شرقی بهره های کلانی هم برده باشد

باز نمی توان حرکت و نوآوری که به واسطه دگرگونی و نفی جست و جوی دائم در آن ها رخ داده را نادیده گرفت. این مورد البته شاید در مورد ما نیز مصداق باشد، همین طور عدم مشابهت که در ادامه این نوشته مطالبی را پیرامون آن خواهیم آورد.

در مورد پسامدرنیته یا پست مدرن این بدیهی است که در غرب هم بعد از گذشتن چند دهه از طرح آن در بستر اندیشه و هنر هنوز برایش معادلی که منجر به ایجاد ظرفیتی ایدئولوژیک آن گونه که در دیگر مکاتب بوده وضع نگردیده است. زیرا این نگاه با کلیاتی قطعی که موجب تعریف مشروعیت یا درست و نادرست چه در وضع حضوری و چه غیر حضوری شان می شود برخورد کرده و آن ها را به چالش با خوشان واداشته است و در مرحله ی بعد داوری را به عنوان سیستمی خوب و بد گزین مورد نقد و پرسش قرار داده و در کنار هم بودن این ها باعث می شود روند مرسوم پیرامون بررسی مشابهت ها و تقدم و تأخر ایشان همین طور از جحیت یکی بر دیگری مورد تردید قرار گیرد. از سوی دیگر شاید پسا یا پست مدرن با انتخاب پسوند پسا برای خود قبل از آن که به مسأله تقدم و تأخر در بستر مرادداشت بپردازد در مقابل آن ایستاده و روند معمولش را مختل کرده است. یعنی در عین حضور با حضور جلدی خود نیز برخورد نموده و آن را رد کرده تا امکان تجدید خویش را در صورت هایی بی شمار فراهم آورد، تنوعی بی حد.

باتوجه به مطالبی که ذکر شد شاید حالا به راحتی بتوان با تأمل در ماهیت آنچه می تواند اقدامی بر علیه یک نظام از هنجارهای مقتدر و مؤلفه هایشان باشد، درک نمود که وقتی قرار بر ایجاد قراری جدید نیست و همه چیز طی یک جابه جایی دائم تنها احتمال دارد آن طوری که ما دریافت کرده ایم ارائه شود بعید است که هنر مانند یک سوژه ی هم سو و منطبق با بازنمایی الگوهای رایج و مشروع در یک جامعه رخ دهد. آن هم جامعه ای که در آن بلا تکلیفی با عنوان شکل دیگری از شرایط محیطی چه به لحاظ اجتماعی، سیاسی و همین طور مرجعیت های اخلاقی چندان دور از دسترس

نیست. حال این که بنابه اعتقاد بعضی درک چنین فرض و به تعویق افتادنی در مقابل آنچه حقیقت - مشروعیت - قانونی این موقعیت هاست غیر ممکن می باشد و حداکثر یک تقلید ناشیانه از مشابه غریب محسوب می شود. در ادامه این پرسش ها را هم می توان طرح کرد که در چنین وضعیتی - پسا یا پست مدرن - که خود بر اساس بازی رد حضورهای قطعی و به تعویق انداختنشان پی ریزی شده آیا امکان دارد قاطعانه نگاهی را دارای ارتباط منطقی یا غیر منطقی با آن دانست - انحرافی و غیر انحرافی - ؟ آیا پسامدرن می تواند مبلغ مشروعیت خودش باشد؟ یا می تواند مشابه خود را در جایی دیگر صادر نماید؟ چطور می توان این جریان چالش مداوم با خویشتن خویش و رد آن را بنابه طرح ماهیتی تجویزی و اساساً قطعی به قضاوت گذاشت؟ قصد ندارم انبوه سؤالاتی از این دست را که در اصل ما را بیش از رساندن به پاسخ به پرسش هایی جدید رهنمون می سازند در این مجال اندک طرح نمایم. اما اگر مدعی وابستگی در ادبیات معاصر می باشیم که در نتیجه نفی نوع خاصی از فرایندهای اخلاقی - خوب و بدگزین - و عدم اتصال به شناخت مدنظر ما منجر به سرگردانی و نفهمیدن مخاطب شده به نظر می آید پیش از آن که دست به نتیجه گیری بزنیم بد نباشد اگر نگاهی به خلق هنری و گذشتنش از فرایند خطی زمان در این بازی شکست و گسست بیندازیم.



تابستان ۱۳۸۲

بازنویسی در بهار ۱۳۸۳